



شامگاه همان روز، که نخستین روز هفته بود، آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و درها از ترس یهودیان قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!» 20 چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. شاگردان با دیدن خداوند شادمان شدند. 21 عیسی باز به آنان گفت: «سلام بر شما! همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم.» 22 چون این را گفت، دمید و فرمود: «روح القدس را بیایید. 23 اگر گناهان کسی را ببخشایید، بر آنها بخشیده خواهد شد؛ و اگر گناهان کسی را نابخشوده بگذارید، نابخشوده خواهد ماند.» 24 هنگامی که عیسی آمد، توما، یکی از آن دوازده تن، که دوقلو نیز خوانده می شد، با ایشان نبود. 25 پس دیگر شاگردان به او

گفتند: «خداوند را دیده ایم!» اما او به ایشان گفت: «تا خود نشان میخما را در دستهایش نبینم و انگشت خود را بر جای میخما نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلوی من نهیم، ایمان نخواهم آورد.» 26 پس از هشت روز، 20. شاگردان عیسی باز در خانه بودند و توما با آنها بود. در آن حال که درها قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!» 27 آنگاه به توما گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.» 28 توما به او گفت: «خداوند من و خدای من!» 29 عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.»

بیشتر اوقات ما آنقدر به زندگی روزمره عادت کرده ایم که نمی توانیم چیزی شگفت انگیز یا غیر معمولی را تصور کنیم. به این دلیل وقتی چیزی کاملاً جدید و ناآشنا اتفاق بیافتد، نمی توانیم آن را بپذیریم. سپس ما واکنش زیر را نشان می دهیم: ما در عدم اطمینان، ترس و ناامید می مانیم. گاهی حتی نمی توانیم چیزهای جدید و ناآشنا را بپذیریم، حتی اگر چیز خوبی باشد. می خواهم یک مثال را بزنم: فیل ها در کشور هند ایونطور دست آموز می شوند: ظاهراً وقتی فیل های جوان هستند مردم آنها را با طناب های ضخیم به درختان می بندند. سپس فیل های جوان آن کار یاد می گیرند که طناب همیشه به این معنی است که نمی توانند فرار کنند. بعداً فیل های بالغ که چند تنی هستند به طناب نازک بنده شده اند. این فیل ها نمی توانند خود را آزاد کنند، زیرا به شدت معتقدند که بند قوی است. این مسئله برای ما انسان ها هم غیر قابل باور می باشد که چطور آن فیل های بزرگ نمی تواند آن طناب نازک را از پای خودش آزاد کنند اما برای فیل ها این دید از بیرون امکان پذیر نیست. آنها در جهان بینی خود، در تربیت و زندگی روزمره خود گرفتار شده اند ...

ما انسان ها در وضعیتی شبیه به آن فیل ها هستیم. ما در شرایطی گرفتار شده ایم که در آن جنگ، نفرت، دروغ و شک و تردید وجود دارند. وقتی چیزی واقعا خوب و غیر عادی اتفاق می افتد، ما واقعا نمی توانیم آن را باور کنیم. فکر می کنیم آن اتفاق امکان نیست! ما حتی جرات نداریم در مورد امید صحبت کنیم چون در میان تاریکی و غم، جا برای آن ندارد.

این همان چیزی است که برای اولین مسیحیان پس از رستاخیز عیسی اتفاق افتاد. این واقعیت که عیسی از مردگان برخاست جور در نمی آمد. توما گفت: «: «تا خود نشان میخما را در دستهایش نبینم و انگشت خود را بر جای میخما نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلوی من نهیم، ایمان نخواهم آورد.» در واقع بی انصافی است که این توما بعداً "توماس شک دار" نامیده می شد. دست کم پطرس که عیسی را انکار کرد پطرس منکر نامیده نمی شد. و آیا همه ما شبیه پطرس و توما نیستیم؟ و به مواهب بزرگی که خداوند به ما انسان ها می دهد پاسخ ندهیم. در عوض، ما فقط به حقایقی که در ذهن مان جا دارند پاسخ می دهیم. برای ذهن مان واقعیت این است که مرگ در هر کجا هست. آیا کسی را می شناسید که تازه از مردگان برخاسته باشد؟ اما اگر مرگ در واقع مانند یک بند نازک باشد چه می شود؟ اگر چیزی که ما را ترس می کند صرفاً از تاثیر نادانی باشد؟ آیا ما مانند فیل های هندی در دام مرگ گرفتار نیستیم زیرا دیدمان محدود است؟ و آیا نمی توان در مورد سایر عوارض مرگ نیز همین را گفت؟ مرگ و گناه و شیطان فقط به این دلیل قدرت دارند که ما به چنین چیزهایی اعتقاد داریم؟

رستاخیز عیسی این سد جهل ما را می شکند. و عیسی می خواهد که ما از زندان مرگ رها شویم. او می خواهد بدانیم که شیطان دیگر هیچ قدرتی بر ما ندارد. و به همین دلیل است که او بارها و بارها خود را به شاگردانش نشان داد. و بنابراین عیسی به شیوه ای بسیار گوناگون نشان می دهد که از این پس زندگی مسیحی بر مبنایی کاملاً متفاوت استوار است. او این کار را ابتدا با عبور از دیوار انجام می دهد. اما چیز واقعا شگفت انگیز این است: عیسی که از دیوارها عبور می کند یک روح نیست. او انسانی است که از گوشت و خون ساخته شده است، که توما می توانست او را لمس کند. این واقعا او و دیگران را شگفت زد. یوحنا آنچه را که اتفاق افتد به گونه ای انسانی توضیح می دهد که ما می توانیم آن را خوب تصور

کنیم. ابتدا ترس کسبکننده، سپس امید درخشان، و اعتراف شگفت‌انگیز «پروردگارم و خدای من!» همه اینها تو ما و شاگردان را کاملاً تغییر داد. ترس بایستی بیرون بیاید و آرامش برگردد. به جای اینکه پشت دیوارها خمیده می‌شدند، به آنها مأموریت داده می‌شد... و بهتر از همه، آنها می‌توانستند بدانند که عیسی زنده در حضور است! درست در میان ما! دقیقاً اینجاست که مشخص می‌شود مسیحی بودن به چه معناست. نه حکمت فلسفی عالی و نه قدرت تا معجزات بزرگ انجام کنیم اما فقط این که آگاهی شویم: عیسی واقعاً در میان ماست! این به ویژه زمانی اتفاق می‌افتد که ما زیر کلام او گرد هم می‌آییم، سپس عیسی زنده در میان ما می‌آید. او هم با بی‌ایمانی ما سر دست و پنج نرم می‌کند و ما را تغییر می‌دهد! این لحظه مبارکی است که یوحنا رسول در اینجا به ما توضیح می‌دهد. در آنجا ما شاگرد تو ما را در آغوش عیسی می‌بینیم که با نگاهی درخشان ایمان خود به عیسی را تایید می‌کند. .. و با این حال سخنان عیسی فراتر از آنچه اتفاق می‌افتد اشاره دارد. «خوشا به حال کسی که نمی‌بیند و در عین حال ایمان می‌آورد!» وقتی عیسی این کلمه را فرمود، فراتر از این تجربه فوری نگاه می‌کرد و کلیسای خود را در آینده ای دور می‌دید. عیسی نیز ما را در ذهن دارد! ای کاش تجربه ای دقیقاً مانند تجربه تو ما را داریم! عیسی که از دیوارها عبور می‌کند و یک بار برای همیشه خودش را آشکار می‌کند. اما عیسی این کار را نمی‌کند. او می‌داند که ایمان دیده نمی‌شود. ایمان جرأت می‌کند جایی برود که هیچ حس انسانی نمی‌تواند عبور کند. ایمان در جایی امیدوار است که از دید انسانی، غیر ممکن است. و ایمان باید همیشه خود را تحت آزمون شک و تردید ثابت کند. پس از این لحظه مبارک، تو ما و سایر شاگردان نیز مجبور می‌شدند با عیسی به دنیای تاریکی و خصمانه بروند. آنها بایستی در مورد عیسی شهادت کنند که به تازگی توسط دولت اعدام شده بود. تقریباً همه شاگردان به این دلیل مجبور بودند رنج و شکنجه را تجربه کنند. آنها بایستی آنچه را که عیسی در اینجا توصیف کرده است تجربه می‌کردند. «ایمان در جای که ثابت نشده است.» ما مسیحیان همیشه بدون مدرک ایمان داریم. مثلاً در مثال‌های زیر این را می‌بینیم: ما به عنوان مسیحیان، دست‌های کشیش عادی را روی سرمان حس می‌کنیم که به ما می‌گوید: «گناهان شما آمرزیده شد!» اما آنچه را که با چشم نمی‌بینیم باور می‌کنیم. یعنی خود عیسی این سخنان را به ما می‌فرماید. حتی زمانی که دستان کشیش را احساس می‌کنیم و فرد عادی را در مقابل خود مان می‌بینیم. هنگام شام آخر هم همیوطور ما نان و شراب معمولی می‌خوریم اما ایمان کلام عیسی را در یافت می‌کنیم که می‌فرماید: «این بدن و خون حقیقی من است!» ما نمی‌توانیم همیشه در آغوش خداوندمان عیسی در آرامشی سعادتمند بخوابیم. دانش ما همیشه منعکس کننده ایمان نیست که عیسی بر مرگ غلبه کرد. گاهی تحت حمله شک و وسوسه قرار می‌گیریم. برای ما غیر عادی نیست که تحت آزار و اذیت قرار بگیریم. ما به ندرت می‌بینیم و در عین حال باور می‌کنیم. چگونه آن کار ممکن است؟ اغلب مسیحیان می‌گویند که ما باید فقط آن را باور کنیم. اما چگونه می‌توان این را در برابر همه تجربه‌ها باور کرد؟ در دنیای خود مان سختی‌های زیادی می‌بینیم، درگیری‌ها و مشکلات را می‌شناسیم. ما همچنین بسیاری از مشکلات حل نشده را در سر خود حمل می‌کنیم. همچنین احساس گناه از چیزهایی که قبلاً اشتباه کرده ایم. ما همچنین شاهد مشکلات بسیاری در دنیای خود هستیم. اطراف ما جنگ، نفرت و دروغ است. ما دقیقاً در همان وضعیتی هستیم که شاگردان بعد از مصلوب شدن عیسی بودند. ارباب آنها فوت شده بود. هیچ دلیلی برای شک در مورد آن مرگ وجود نداشت. سرانجام مرد و دفن شد. اگر این خود خداوند نبود که به راه افتاد، از قبر بیرون آمد، و راه خود را به سوی تک تک آنها طی کرد، ایمان غیر ممکن می‌بوده است. داستان تو ما داستان شگفت‌انگیز ایمان است. این داستان به ما نشان می‌دهد که پروردگار ما منحصر به فرد ایمان مخصوص می‌بخشد. همه مسیرها برابر نیستند. همانطور که ما انسان‌ها متفاوت هستیم، خداوند ما عیسی نیز راه‌های مختلفی برای ایمان برای ما پیدا می‌کند. و این خداوند عیسی فرمول جادویی برای ایمان به ما نمی‌دهد. عیسی نیز نمی‌گوید «پس فقط باید باور کنی!» نه، او فقط شخصاً نزد ما می‌آید. او ما را در آغوش می‌گیرد و به ما ایمان می‌دهد. آنچه در آن صورت اتفاق می‌افتد، انقلابی است که حتی در ذهن شما هم نمی‌گنجد. مثل این اعتراف مرتین لوطر که می‌گوید: "من معتقدم که نمی‌توانم به عیسی مسیح ایمان بیاورم اما روح القدس به ما ایمان می‌بخشد..." ما نمی‌توانیم با ذهن خود آن را بفهمیم. ما نمی‌توانیم با چشمانمان آن را ببینیم.... اما از طریق روح القدس که ما را می‌خواند و مسیح را در قلب ما می‌نویسد، می‌توانیم .... شادی مبارک، ایمان مبارک ... ورود مبارک و حضور عیسی را تجربه کنیم. تو ما تنها توانست اعتراف کند «پروردگار من و خدای من!» آنچه در این اعتراف نهفته است یک انقلاب است! هیچ چیز در زندگی او مثل قبل نبود. تو ما همراه با سایر شاگردان کاملاً متحول شد. به جای پنهان شدن از چیزهای بد درون خود و در جهان. ایمان خودشان را دفاع می‌کردند؟ آنها از مخفیگاه خود شان برخاستند و تنها عیسی را علیه مرگ، علیه دروغ و علیه نفرت اعلام می‌کردند. کاری که این شاگردان انجام دادند قابل مقایسه با فیلی است که سال‌ها به بند نازک بسته شده و ناگهان متوجه می‌شد که بند قدرتی ندارد! آمین.